

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

بیژن نباتی
۱۵ مارچ ۲۰۱۴

جنگ جهانی چهارم ، ابزارها و آماجها

۴

۹

بخش چهارم ، هیتلر ، بنیانگذار دولت یهود !

شخصیت " آدولف هیتلر " ، همانگونه که انگیزه ها و علائق سیاسی او ، علی رغم هزاران کتاب و مقاله و فلم و گزارش که در رابطه با لحظه لحظه زندگی او منتشر گشته است ، همچنان در هاله ای از ابهام به سر می برد ! تصویر معمولی که از او در ذهنیت مردم اروپا و امریکا و حتی بسیاری از کشورهای جهان سوم نقش بسته است ، تصویر یک آدم مالیخولیائی ، یک دیوانه تشنه به خون و خلاصه هیولائی است که شش میلیون ! یهودی بی گناه را در کوره های آدم سوزی زنده زنده کباب کرده است ! از خیلی ها که پرسید تلفات جنگ دوم چقدر بوده است ، پاسخ می شنوید : شش میلیون ! دست مریزاد ! ارتش رسانه ای و سیستم تعلیم و تربیتی تحت کنترل "طبقه ویژه" کم کار نکرده است ! آدمهای عادی به کنار ، یک بار در جریان کار روی جنگ دوم ، از یک پرفسور تاریخ پرسیدم :

به نظر شما ماهیت ضدیت "آدولف هیتلر" با "یهودیت" چه بود ؟ پاسخ داد : نفرت هیتلر از یهودیان جنبه کاملاً شخصی داشته است ! گفتم از کجا این حرف را می زنید ؟ گفت خود او به "هله هانفشتنگل" (در رابطه با هانفشتنگلها بعداً توضیح خواهم داد) گفته بود که نفرت وی از یهودیان یک "مسأله شخصی" است . حتی پاولا خواهر هیتلر هم در مصاحبه ای که در پنجم جون ۱۹۴۶ (یعنی یک سال پس از پایان جنگ دوم) انجام داده بود ، اشاره به این موضوع کرده است که : "آدولف معتقد بود که ناکام ماندن وی در نقاشی از این واقعیت سرچشمه می گیرد که داد و ستد آثار هنری همه در دست یهودیان بوده است" . همینطور هیتلر دکتر "ادوارد بلوخ" پزشک یهودی مادرش را که به حد پرستش دوست داشت ، مسؤول مرگ کلارا هیتلر می دانست . علاوه براین هیتلر در دوران اقامتش در وین طی نامه ای به یکی از دوستانش نوشته است که: " من اغلب از بوی بدن این خرقة پوشان واقعاً به حال استفراغ دچار می شوم" !!

در سطور آینده خواهیم دید که این "تفسیر رسمی" کمتر نشانی از واقعیت دارد . فهم معادلات "جنگ جهانی دوم" به میزان حیرت انگیزی منوط به شناخت واقعی "آدولف هیتلر" می باشد . برای اینکار فکر می کنم بهترین راه به جای شخصی کردن مسائل سیاسی و تاریخی ، ورود مستقیم به ماهیت تضادها است که بسیاری از پوشالهای انداخته شده بر مسائل تاریخی و سیاستهای جهانی را به کنار زده و با به دست آمدن تصویری نسبتاً درستتر از روند قضایا و

نقش کانونهای قدرت در سمت و سو دادن به فعل و انفعالات جهانی، کمک می کند. یعنی همان چیزی که حرکت در راستای آن "خلاف جریان" و "مخل نظم نوین جهانی" به شمار می رود.

آدولف هیتلر که بود؟

در روز بیستم اپریل ۱۸۸۹، فرزندی به دنیا می آید که یک چهارم هیتلری، یک چهارم شیکل گروبری یک چهارم پونتسل و یک چهارم نامعلوم بود! این کودک در دفتر تعمیر به نام "آدولفس هیتلر" به ثبت می رسد. پدر آدولف در هفتم جون ۱۸۳۷ در روستای کوچک "اشترونز" از زنی چهل و دو ساله به نام "ماریا آنا شیکل گروبر" زاده شده بود. روستای "اشترونز" بسیار کوچک بود و به همین سبب نام نوزاد را در "دولزهایم" تحت عنوان نامشروع به نام "آلویزشیکل گروبر" به ثبت رسانده بودند. در شناسنامه این کودک، جای نام پدر خالی بود.

این مسأله باعث می شود که در اوایل دهه سی میلادی که نازیها در راه تبدیل شدن به بزرگترین نیروی سیاسی المان بودند، کمپین گسترده ای از سوی مطبوعات یهودی در داخل و خارج المان به راه افتد که هدف آن اثبات غیرآریایی بودن هیتلر بود! این کمپین گسترده به دنبال اثبات ادعائی مبنی بر یهودی بودن یک چهارم هیتلر و جریان داشتن خون یهودی در رگهای او بود! به دنبال این کمپین، هیتلر وکیلش "هانس فرانک" را مأمور می کند که در این رابطه تحقیق کرده و یک گزارش محرمانه برای او تهیه کند. آنگونه که در خاطرات "هانس فرانک" آمده است، این گزارش که به ادعای او از تمامی منابع گردآوری شده، بسیار نگران کننده بود! در گزارش چنین آمده است: "ظاهراً پدر هیتلر فرزند نامشروع یک آشپز به نام "ماریا آنا شیکل گروبر" و پسر یک یهودی ثروتمند به نام "فرانکن برگر" بوده است که ماریا برای آنها کار می کرده است و در اواخر دهه ۱۸۳۰ در خانه آنها مورد تجاوز پسر خانواده قرار می گیرد و فرانکن برگر از روزی که پسر این زن به دنیا می آید تا زمانی که چهارده ساله می شود، به نیابت پسر نوزده ساله اش یک مقرری ماهیانه به زن پرداخت می کرده است. نامه هائی نیز که میان خانواده فرانکن برگر و مادر بزرگ هیتلر رد و بدل می شده است همگی موجود است در مجموع حکایت از این است که هر دو طرف پذیرفته بودند که شرایط و حوادثی که در به دنیا آمدن آلویز مؤثر بوده اند، خانواده فرانکن برگر را ناگزیر ساخته است که یک مقرری پدری به وی پرداخت نماید."

در گزارش فرانک به پیشوا اظهار تأسف شده بود که این امکان را نمی شود انکار کرد که پدر هیتلر نیم یهودی بوده است! اوج این تبلیغات در جولای ۱۹۳۲ و در جریان انتخابات مجلس ملی المان صورت گرفته و شکست انتخاباتی ناسیونال سوسیالیستها را در دستور کار داشت. در اواخر این ماه روزنامه اتریشی "وینر زون اوند مونتاگز سایتونگ" به معنی روزنامه یکشنبه و دوشنبه وین، با تیتر درشت "هایل شیکل گروبر" که اشاره ای طنز آمیز به نام واقعی پدر آدولف هیتلر و نامشروع بودن او بود، نتایج تحقیقات خود در مورد نیاکان هیتلر و جاری بودن خون یهودی در رگهای او! را در یک شماره ویژه منتشر می کند. روزنامه ای که صاحب و سردبیر آن کسی جز دلفوس، صدراعظم وقت اتریش نبود. براین ادعا دو اشکال جزئی وارد بود! یکی آن که کسی از خانواده فرانکن برگر پیدا نشد که روی آنتن برده شود و دیگر آن که بر اساس تحقیقات انجام شده توسط "نیکولوس پررادویچ" از سوی دانشگاه گراتس، اساساً خانواده ای به این نام و یا نام مشابه فرانکن رایتر در لیست جامعه یهودی ساکن گراتس در اتریش به ثبت نرسیده بود!

می خواهم بگویم که جدای درست و غلطی هر ادعائی در رابطه با شخص هیتلر ، تلاش عجیبی در شخصی کردن مسائل او و گریز از ورود به ماهیت تضاد های واقعی و دلایلی که آتش یک جنگ خانمانسوز را دامن زد و نه فقط شش میلیون یهودی که بیش از پنجاه و پنج میلیون قربانی برجای گذاشت را ، در میان الیت سیاسی و فرهنگی غرب می توان به وضوح مشاهده کرد! به عکس ضد اطلاعات موجود شواهد بسیاری در زندگی "آدولف هیتلر" نشاندهنده آن است که نفرت او از یهودیان اساساً جنبه شخصی نداشته است ! مرور کوتاهی بر زندگی او مؤید این واقعیت است که این نفرت به مرور زمان و به میزانی که او با مسائل پشت پرده دنیای سیاست و میزان نفوذ سیاسی، فرهنگی و مالی "زرسالاران یهود" برسیاستهای جهانی از طریق در کنترل داشتن اهرمهای قدرت سیاسی ، اقتصادی و رسانه ئی در ایالات متحده امریکا و اعمال نفوذ در دولتهای اروپائی از طریق سازمانهای فراماسونری که خود هیتلر نیز در آغاز افتخار ! همکاری با آنان را پیدا کرده بود ، رو به افزایش گذاشته بود .

دو تن از بهترین دوستان هیتلر در دورانی که او زندگی بسیار سختی را در "وین" می گذراند و از شدت نداری مجبور به خوابیدن در "آسایشگاه بینوایان" یا اصطلاحاً "مِنرهایم" به معنی "خانه مردان" بود ، یهودی بودند . یکی قفل ساز یک چشمی بود به نام "رابینسون" که اغلب به او کمک می کرد و دیگری یک دلال نیمه وقت آثار هنری مجار به نام "یوزف نومان" بود که هیتلر به او بسیار هم حرمت می گذاشت و جائی درباره اش گفته بود که او مرد خیلی محترمی است . حتی یک بار هم در نخستین روز تابستان به یک باره به اتفاق او و به مدت پنج روز ناپدید می شوند ! هیتلر و نومان یهودی اغلب با یک دیگر درباره مهاجرت به المان ، برای تحقق بخشیدن به آرزوها و رویاهایشان ، گپ می زدند ! نهایتاً هم وین را در ۲۴ مه ۱۹۱۳ همراه با او ترک کرده و روانه المان می شوند !

همچنین سه نفر از یهودیانی که آثار هنری می فروختند و بسیاری از نقاشیهای خود او را نیز خریده بودند ، اکیداً مورد احترام او بودند . "کارل هونیش" دوست و شریک هیتلر در همان دوران که نقاشیهای او را در میخانه های وین می فروخت نقل می کند که "بیش از یک بار از آدولف شنیده بودم که می گفت بیشتر ترجیح می دهد که با یهودیان داد و ستد داشته باشد ، زیرا فقط اینانند که فرصت را غنیمت می شمارند . " ! از اتفاق ! همیشه مشتریان دائمی و پر و پا قرص نقاشی های هیتلر ، یهودیانی مثل "یاکوب آلتنبرگ" بودند . همینطور در اگست ۱۹۰۹ که مدتی در خیابانها سرگردان بود ، برای گرم کردن خود بعضاً در گرمخانه های خیابان اردبرگ که متعلق به یک یهودی بود می خوابید . جالبتر از همه آن که پس از پایان جنگ اول و بازگشت هیتلر مجروح از جبهه ها و به ویژه آغاز فعالیت های سیاسی اش ، دوباره به طور اتفاقی ! مستأجر یک یهودی دیگری است که از قضا خاطرات لذتبخشی ! راهم از او نقل کرده است ! "ارلانگر" صاحبخانه یهودی آنروز "آدولف هیتلر" نقل می کند : " من اغلب در پلکان ویا در ورودی با او روبه رو می شدم . اغلب سرگرم نوشتن چیزی در دفترچه یادداشت خود بود . هیچ وقت نشان نمی داد که مرا با چشمی دیگر و کاملاً متفاوت با سایر مردم می بیند "

دکتر "ادوارد بلوخ" پزشک یهودی "کلارا هیتلر" مادر آدولف ، که ادعا می شود یکی از منابع نفرت ظاهراً شخصی هیتلر نسبت به یهودیان بوده است نیز ، سی و سه سال پس از مرگ کلارا یعنی در سال ۱۹۴۰ در روزنامه کولیر می نویسد :

"پس از مرگ کلارا که هیتلر برای پرداخت باقیمانده وجه صورت حساب به مطب مراجعه کرده بود درحالی که لباس و کراوات سیاه برتن داشت به هنگام خداحافظی دستهای مرا گرفته و درحالی که مستقیم به چشمانم نگاه می کرد گفت که من برای همیشه سپاسگذار شما خواهم بود . نمی دانم که حالا این صحنه را به یاد دارد یا نه؟ مطمئن هستم که دارد . زیرا که او به این وعده وفا کرد . اطمینان دارم لطفی که او در حق من کرد ، در حق هیچ یهودی دیگری در سرتاسر المان و اتریش نکرده است ."

زندگی آدولف هیتلر

۱۷ سپتمبر ۱۹۰۰ ، آدولف در سن یازده سالگی در هنرستانی در "لینتس" پذیرفته می شود . سوم جنوری ۱۹۰۳ پدرش آونیز ، که رفتار بسیار خشنی با او و بقیه اعضای خانواده داشت ، فوت می کند و آدولف ۱۴ ساله مرد خانه می شود . در بهار ۱۹۰۶ یکی از رؤیاهای او به واقعیت می پیوندد و مادرش اجازه می دهد که آدولف برای مدت کوتاهی به وین ، قبله گاه هنر ، موسیقی و معماری برود . در این برهه زمانی هیتلر بیشتر تمایل به هنر نقاشی و معماری دارد . با اینحال اصلاً غیرسیاسی نیست ! پائولا خواهر هیتلر به یاد می آورد که : " وی اغلب درباره تاریخ و سیاست برای مادرم و من با فصاحت و بلاغت تمام سخنرانی می کرد . " چهاردهم جنوری ۱۹۰۷ با مراجعه کلارا به دکتر بلوخ ، مشخص می شود که او مبتلا به سرطان است و به همین خاطر هم سه روز بعد در بیمارستان "خواهران مهربان" شهر لینتس بستری می شود . با پیشرفت بیماری کلارا ، هیتلر تمام وقتش را به پرستاری از او اختصاص می دهد . با این حال پس از چند ماه در نخستین ساعات تاریخ بامداد روز ۲۱ دسمبر در زیر نور درخت کریسمس ، به قول خود هیتلر ، آرام از دنیا می رود . دکتر بلوخ که مرگ و میرهای زیادی را دیده است اینطور می گوید : " در تمام طول خدمتم هیچ کس را به اندازه آدولف هیتلر ، درد مند و آزردده خاطر پس از مرگ مادرش ندیدم . " بیستم اپریل ۱۹۰۹ هیتلر ، بیستمین سال تولدش را به تنهایی در آپارتمان کوچکش جشن می گیرد ! اندکی بعد در اواخر تابستان آن سال پس از یک بار نقل مکان به یک خانه کوچکتر ، مجبور به پس دادن خانه می شود و زندگی در خیابانها و پارکها را آغاز می کند . چندی پیش از این تمامی سهمیه خود از ارثیه به جای مانده از کلارا را به خواهر ناتنی اش آنجلا راوبال منتقل کرده بود و برای خودش به جز یک مقرری یتیمانه و مبلغی که از ارث پدری باقی مانده بود چیز دیگری که او را قادر به ادامه زندگی عادی در وین کند به جا نمانده بود .

۱۱

در این سالها هیتلر در تماس مستقیم با ظلم و بی عدالتی حاکم در جامعه است . "اگست کویبتسک" پسر یک میل ساز و اولین دوست هیتلر که از سال ۱۹۰۵ با او در شهر لینتس آشنا شده بود و در این روزها در وین نیز همراه هیتلر به اینجا و آنجا می رود ، حالات و افکار این زمان او را در کتاب خود بنام "هیتلر جوانی که من می شناختم" چنین توصیف می کند :

" ما اغلب گرسنه ، از میان کوچه های پر پیچ و خم محله طبقه متوسط می گذشتیم و راهی مرکز شهر با آن خانه های باشکوه اعیانی و نوکران پر زرق و برق و شیک پوشی که جلوی خانه ها ایستاده بودند و آن هتل های مجلل ، می شدیم . آدولف پیوسته عصیانگری می کرد و به بیعدالتی های اجتماعی ناشی از آن ثروت های باد آورده می تاخت . هر جا که نگاه می کرد بی عدالتی ، نفرت و دشمنی می دید . وی با دنیا قهر بود و همیشه سر ناسازگاری داشت . . . یک بار سه روز ناپدید شد و بعد از برگشت معتقد شده بود که تمام مستغلات و املاک استیجاری را باید از میان برد و بعد هم تمام شب را نشست و برای خانه های سازمانی کارگران یا محله کارگر نشین نقشه کشید ! " نهایتاً روز ۲۴ ماه مه ۱۹۱۳ ، در حالی که تمام اسباب و دارائی اش را در یک ساک پاره پوره کوچک با خود می کشید ، وین را به هدف مونیخ ترک کرده و وارد خاک المان می شود . چند ماه بعد در جنوری ۱۹۱۴ از سوی ارتش اتریش برای خدمت زیر پرچم احضار می شود . در پنجم فیروزی پس از مراجعه به ارتش در سالزبورگ ، به دلیل لاغری و وضعیت عمومی جسمانی اش ، برای خدمات جنگی و حمل سلاح ، مناسب تشخیص داده نمی شود و

معاف می شود . به دنبال آن آدولف به مونیخ برمی گردد . با شعله ور شدن آتش جنگ اول ، هیتلر در سوم اگست همانسال یک درخواست خصوصی برای "لودویگ سوم" پادشاه باواریا می فرستد و تقاضای نام نویسی در ارتش المان را می کند . باواریا با آن که پاره ای از امپراتوری المان بود با این حال تا سال ۱۹۱۸ و پایان جنگ اول ، از موقعیت ویژه ای برخوردار بوده و دارای به اصطلاح ، استقلال شهریاری بود و برای خود پادشاه داشت .

با پذیرفته شدن هیتلر از سوی ارتش به عنوان داوطلب ، روز ۱۶ اگست وی خود را به هنگ اول پیاده باواریا معرفی می کند . یکی از همقطاران آدولف هیتلر به نام "هانس مند" در کتاب هیتلر در میدان نبرد می نویسد : " وقتی که او برای نخستین بار تفنگ در دست گرفت ، با خوشحالی و همانگونه که یک زن به جواهراتش نگاه می کند ، به آن نگاه کرد که من پنهانی خندیدیم ! " با بررسی تاریخ زندگی آدولف هیتلر در دوران جنگ جهانی اول ، دو ویژگی از او بیش از هر چیز دیگری جلب توجه می کند . یکی تهور و بیباکی کم نظیر او و دیگری "شهرت روشنفکری" اوست که جایگاهش را در میان همقطاران و فرماندهانش ، در موقعیت ویژه ای قرار می دهد . جدای یک نشان و مدال درجه دو "صلیب آهنین" که در ۱۹۱۴ گرفته بود ، در ۱۷ سپتمبر ۱۹۱۷ نشان صلیب ارتش ، در ۹ مه ۱۹۱۸ نشان درجه سه با حکم آن ، در هجدهم همان ماه ، مدال خاص زخمیان و در ۲۵ اگست همان سال ، مدال خدمت درجه سه ، به او اعطا می شود . جالبتر از همه نشان درجه یک صلیبی است که به پیشنهاد آجودان یهودی گردان ، ستوان یکم "هوگو گوتمان" به او داده می شود و در حکم آن نوشته شده بود : "برای رشادت شخصی و شایستگی کلی" .

در جریان یک مأموریت ، او که وظیفه امربری را برعهده داشت ، به تنهایی و با یک هفت تیر ساده ، چهار سرباز فرانسوی را اسیر کرده و به پشت جبهه منتقل می کند ! سرهنگ فون تویوف که این اسیران را تحویل گرفته و به این دلیل نیز برای او تقاضای مدال کرده بود ، از آنروز و از او چنین یاد می کند : "هیچ رویداد یا شرایطی نمی توانست او را از داوطلب شدن و از انجام دشوارترین و خطرناکترین کارها و وظایف بازدارد و همیشه آماده بود زندگی و راحتی اش را فدای میهن و دیگران کند ."

در چند ماهه آخر جنگ ، بارها به طور معجزه آسائی از مرگ نجات می یابد . دو بار زخمی می شود . بار دوم که مورد یک حمله کیمیائی قرار گرفته بود ، به طور موقت بینائی خود را از دست می دهد . هیچ کس از همقطارانش سر در نمی آورد که چرا یک اتریشی باید برای المان تا این حد خطر کند ! از سوی دیگر هر وقت هم که بیکار است یا کتاب می خواند و یا برای همقطارانش سخنرانی می کند . هرگاه که دیگران می نشستند و در باره غذا و زنها صحبت می کردند، هیتلر به خواندن کتاب یا نقاشی سرگرم می شد ، اما به مجردی که یک بحث جدی در می گرفت ، دست از کار کشیده و به بحث و سخنرانی می پرداخت . معروف بود که "وی همیشه نشسته بود و کتاب پیش رو داشت . " در کوله پشتی اش همیشه چند کتاب حمل می کرد که یکی از آنها کتابی بود به نام "بسیار چیزها از او آموختم" از شوپنهاور که در آن کتاب این فیلسوف در رابطه با قدرت تعیین کننده عنصر اراده ، بحث کرده است .

جنایتکاران نومبر

هفتم نومبر ۱۹۱۸ ، یک قیام مسالمت آمیز به رهبری یک کمونیست یهودی بنام "کورت آیزنر" به حکومت پادشاهی باواریا خاتمه می دهد . دو روز بعد در نهم نومبر، ویلهلم دوم که زیر فشار ویلسون رئیس جمهور ماسون امریکا که از امضای پیمان صلح با او خودداری می کرد و خواهان وارد مذاکره شدن با "عناصر دمکراتیک" بود ، از سلطنت خلع

می شود و دو روز بعد از آنهم در ساعت پنج بامداد "ماتیاس ارتس برگر" نماینده یهودی - ماسون دولت سوسیالیستی فریدریش ابرت ، در واگن خصوصی مارشال فوش ، با تن دادن به تمامی شرایط متفقین ، زیر معاهده دیکته شده صلح را امضاء می گذارد و بدین ترتیب با برقرار شدن آتش بس در ساعت ۱۱ روز ۱۱ ماه ۱۱ سال ۱۹۱۸ ، ابزاری در اختیار "آدولف هیتلر" قرار می گیرد که بعدها با شعار مرگ بر جنایتکاران نومیر ، سوسیالیستها، یهودیان و ماسونها را به مثابه بانیان تسلیم "مام میهن" به دشمنان المان ، هدف قرار داده و به سازماندهی نیرو با هدف نجات "مام میهن" می پردازد .

پایان بخش چهارم ، سی مهرماه [میزان] ۱۳۸۳